فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc442259191)

[استفاده حکم از فعل و تقریر معصوم 2](#_Toc442259192)

[اصالة المولویة در فعل و تقریر معصوم 2](#_Toc442259193)

[تفاوت قول معصوم با فعلش در استفاده حکم 2](#_Toc442259194)

[مبحث هفتم: ثمره بیان علل و حِکم 3](#_Toc442259195)

[علت عدم ذکر فلسفه تمامی احکام 3](#_Toc442259196)

[1. تنافی با روح تعبد 3](#_Toc442259197)

[2. عدم تصویر برخی از علل 4](#_Toc442259198)

[جمع‌بندی 4](#_Toc442259199)

[علت ذکر علل در بخشی از احکام 4](#_Toc442259200)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

## اشاره

در ادامه مباحث مربوط به مولویت و اینکه اصل چیست، گفتیم که در قرآن به طور خاص و بعد در روایات و اقوال، اصل بر مولویت بالاستقلال و بالذات به صورت خاصه است الا ماخرج بالدلیل، که اگر هم موردی با دلیلی خارج شود گاهی می‌رود به سمت مولویت بالعرض و گاهی به مولویت بالذات منتها به صورت عام و گاهی به سمت ارشادیت می‌رود.

## استفاده حکم از فعل و تقریر معصوم

همه آنچه اشاره شد مربوط به اقوال شارع است که در کتاب و سنت وارده می‌شود اما در غیر اقوال که داخل در مفهوم سنت است و شامل فعل و تقریر می‌باشد چه حکمی دارد؟

رفتار معصوم و سیره امام بردی دارد که می‌شود از آن حکم استفاده کرد، مثلاً در سیره ترک گفته‌شده است که فقط افاده می‌کند که واجب نبوده است اما با قرائنی می‌شود استفاده بیش از این کرد. در سیره فعل نیز استفاده جواز می‌شود و اگر بخواهد برود به سمت ترجیح استحبابی یا وجوبی قرینه می‌خواهد.

حال از منظر بحث ما سؤال است که آیا سیره معصوم مثل قول است که اصالة المولویة بالذات خاصه در آن اجرا شود یا با آن متفاوت است؟

### اصالة المولویة در فعل و تقریر معصوم

درباره قولی که از خدا یا معصومی صادر شود، گفتیم بر اساس قانونی که عرفی و عقلائی است مولا در کرسی و جایگاه مولویت و استحقاق ثواب و عقاب صحبت می‌کند و از این جهت می‌شود مولوی حال بحث این است که آیا عین این فرمول و اصل و قاعده، در فعل نیز هست یا نه؟

به نظر می‌آید به این شمول، نتواند در فعل جاری گردد و آنچه در فعل جاری است، این است که از انجام و ترک معصوم می‌توان یک معنای جواز بالمعنی العام را استفاده کرد. جواز بالمعنی العام هم بدون قرائن همان اباحه می‌شود، لذا از سیره اباحه بالذات استفاده می‌شود و می‌توان چنین گفت که مولویت بالذات در فعل هست، منتها این مولویت اباحه بالذات است و چندان ارزشی ندارد و اگر بیشتر از این را بخواهد برساند (رجحان و وجوب و ...) نیاز به قرائن اضافه دارد.

مقام شارعیت در اینجا در حد اباحه است و شارع که دارد کاری انجام می‌دهد ظاهرش این است که اباحه ظاهری است.

### تفاوت قول معصوم با فعلش در استفاده حکم

قول لسان دارد اما فعل مثل دلیل لبی است و لسان ندارد و فقط در حدی که اباحه را می‌تواند افاده کند مورداستفاده قرار می‌گیرد.

تفاوت قول و فعل این است که برد اسوه بودن در قول، چون قول مقام حجیت دارد و در مقام تبیین است بیشتر است، اما برد مولویت در فعل او فقط اباحه است، چون ذات فعل بیش از این را کشش ندارد.

آیه **«لَكُمْ في‏ رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»(احزاب/21)** نسبت به اسوه بودن پیامبر (ص) حاکمیت دارد، اما باید ظرف نیز قابلیت را داشته باشد، پیامبر نیز مانند سایر مردم دارد زندگی می‌کند نمی‌توان گفت که در تمامی افعالش دارد راجح و مرجوحی را نشان می‌دهد و گفتن این مطلب مؤونه زائده می‌خواهد.

# مبحث هفتم: ثمره بیان علل و حِکم

بحث مفهوم تعلیل را که شروع کردیم چند بحث آوردیم. هفتمین بحث این است که بیان علل و حِکم یا تلاش برای کشف علل و حِکم احکام، چه ارزشی دارد.

سؤال اول این است که چرا آیات و روایات، وارد بیان علل و حِکم احکام شرعی شده‌اند.

 وقتی شما به علل و حِکم مرحوم صدوق در علل الشرایع یا به کثیری از روایات وارده نظر کنید، می‌بینید که امامان، فراوان وارد علل و حِکم احکام شده‌اند.

سؤال دوم نیز این است که اگر امامان وارد نشده‌اند، تلاشی که ما می‌کنیم برای چه چیزی است؟

اما در مورد سؤال اول که بیان این علل و حِکم واردشده در روایات چه رمزی دارد؟ ما گفتیم که عقل می‌گوید احکام تابع مصالح و مفاسد است و اصل عقلائی داریم که این مصالح و مفاسد در متعلقات است. لذا احکام شرع دو فلسفه دارد یکی آزمودن و ابتلا کردن و دیگری مصالح و مفاسد متعلقات است.

در مورد امتحان بشر گفته‌شده است که ریشه این امتحان در همان مصالح و مفاسد است و در مورد آن مصالح و مفاسد می‌دانیم که همه آن‌ها مکشوف نیست حال می‌گوییم چرا همه علل و حکم گفته نشده است و اینکه چرا در بخشی از موارد این علل گفته‌شده است؟ هم سلبش مورد سؤال است هم ایجابش.

## علت عدم ذکر فلسفه تمامی احکام

 در مورد اینکه چرا همه این‌ها گفته نشده است و بخشی از احکام، فلسفه‌های مجهولی دارند درحالی‌که ما معتقدیم که نمازی که یکی سه رکعت و دیگری دو رکعت و دیگری چهار رکعت است دارای مصلحت و مفسده‌ای بود ه است می‌گوییم چرا همه این‌ها را نگفته‌اند.

پاسخ به این سؤال اول اینکه:

### 1. تنافی با روح تعبد

 بیان همه علل و حکم احکام روح آزمون و تعبد را ضعیف می‌کند و این خلاف فلسفه عبودیت است. درست است که همه احکام بر مصالح و مفاسد مبتنی است اما مصلحت مهمی هم وجود دارد که در بعضی جاها بشر اعتماد کند بر آن منطق عقلی پایه و در تفسیرها دیگر دل‌سپردگی داشته باشد و دلدادگی از خود نشان بدهد. این دلدادگی در مواردی که برای شخص مجهول است او را به قله‌هایی می‌رساند و کمال‌هایی در انسان ایجاد می‌کند که اگر می‌دانست و عمل می‌کرد آن کمالات حاصل نمی‌شد.

 البته این دل به دریا زدن بر اساس عقل و منطق است، منتها عقل و منطق اجمالی که به‌تفصیل نمی‌داند، ولی بر پایه همان عقل اجمالی دل به دریا می‌زند و این غیر از ایمان گرایی است که در غرب مطرح است که می‌گویند بدون پشتوانه عقلی انسان دل به دریایی بزند.

آنی که ما می‌گوییم دل دادگی و التزام عملی و پایبندی به احکام و مقرراتی است که اجمالاً پایش به‌جای محکمی بند است منتها تفصیلاً نمی‌داند. این تولید روح تعبد و ایمانی می‌کند که در جایی که همه چیز مانند راه و ابعاد آن مشخص است حاصل نمی‌شود.

### 2. عدم تصویر برخی از علل

 پاسخ دومی که قابل جمع با اولی هم است این است که بعضی از علل و حِکم‌ها را نمی‌شود تصویر کرد؛ برای اینکه نماز دو رکعت و سه رکعت رابطه‌ای دارد با حیات اخروی انسان که قابل گفتن و قابل فهم نیست، فقط می‌تواند بگوید که ربط دارد و تفصیل نقشه را نمی‌تواند نشان دهد نه اینکه می‌شد ولی به علت حکمت اول نگفت، اصلاً نمی‌شود بیان کرد. در مورد متشابهات قرآن نیز همین دو جواب داده می‌شود. جواب اول این است که وجود متشابه زمینه را برای امتحان مهیا می‌کند و جواب دوم که مرحوم علامه به آن اشاره دارد، این است که ظرف زبانی این عالم و بشر، ظرفی است که هر کسی توی این ظرف سخنانش را بریزد ناگزیر از متشابهات خواهد بود.

### جمع‌بندی

حاصل اینکه به همه علل و حکمت‌ها اشاره نشد برای اینکه شارع می‌خواهد بیازماید و آدم‌ها با پای تعبد به قله‌هایی برسند و جواب دوم می‌گوید که اگر جواب اول هم نبود خیلی جاها نمی‌شود گفت که در آن‌طرف دنیا چه خبر است و چون نمی‌توان در مواردی آن عالم را نشان داد، ناگزیر از عدم بیان حکمت عمل است.

حقیقت غیبت همان اکل لحم است اگر بخواهد بگوید دیگر این دنیا نیست، باید همه بروند به عالم برزخ، طبیعت این عالم این است که خیلی از چیزها را نمی‌توان بیان کرد.

## علت ذکر علل در بخشی از احکام

سؤال دوم این بود که چرا در بخش‌هایی این علل و حِکم به صورت کامل یا ناقص گفته‌شده است؟

ذکر این علل نیز چند دلیل دارد. در مواردی شارع می‌خواهد موضوع حکم را بیان کند؛ مثل «**لانه مسکر**»، که خود مکلف هم می‌تواند تشخیص دهد لذا بعضی از جاها که قابل فهم و تشخیص و قابل عرضه است، شارع گفته است اما آنجاهایی که قابل‌واگذاری نبوده است، در این موارد نیز قسمی از حکمت‌ها را داریم که ولو علت تامه نیستند، ولی فرمولی که قبلاً گفتیم که فرمول مرحوم داماد بود گفته شد که بعضی از حکمت‌ها می‌توانند برای تولید حُکم بیایند و برای استنباط حکم اثر دارند و برای همین شارع این حکمت‌ها را بیان کرده است.